

**نقد
اقتصاد سیاسی**

چرا مارکسیسم؟



کمال خسروی

نقد اقتصاد سیاسی

اردی بهشت ۱۳۹۶

یک.

پراتیک اجتماعی و تاریخی انسان، همچون آمیزه‌ای جدایی‌ناپذیر از کنش، رابطه و نشانه، که سرشت‌نمای این هستی اجتماعی و تاریخی است، تنها نقطه‌ی عزیمت عینی شناخت همه‌ی وجوه این هستی است. برشناسی عینیت این پراتیک، نقطه‌ی عطفی در تاریخ خودشناسی انسان است؛ عینیتی که به نوبه‌ی خود، بر سرشت انتقادی و انقلابی آن استوار می‌شود. انتقادی و انقلابی بودن درون‌ماندگار پراتیک اجتماعی و تاریخی انسان، ضامن و متضمن تاریخت و آفرینندگی آن است.

دو.

روش شناختِ مارکسیستیِ هستیِ اجتماعی و تاریخی انسان روشی دیالکتیکی است: در شناختِ (۱) پیکریافتگی‌های واقعی این هستی؛ (۲) انتزاع از این پیکریافتگی‌ها؛ (۳) پیکریافتگی این انتزاعات و مفصل‌بندی‌شان در روابط مبتنی بر سلطه و استثمار؛ (۴) بالقوگی‌های هستی‌شناختی تکوین و تغییر آن‌ها؛ (۵) راهکارهای آگاهانه‌ی دگرگون‌سازی، واژگون‌سازی و براندازی انقلابی آن‌ها؛ و (۶) ساختمان مفهومی و نظری این شناخت. **دیالکتیک مارکسیستی**، دیالکتیکی ویژه است: (۱) چه آن‌جا که در تعارضات و کشمکش‌های واقعی بین نیروها و گرایش‌های پراتیک اجتماعی و تاریخی انسان به کار بسته شده است؛ (۲) چه آن‌جا که شیوه‌ی هستی واقعی این پراتیک‌های متناقض و متضاد در هیأت انتزاعاتی پیکریافته است؛ و (۳) چه آن‌جا که ابزاری است در دست پژوهشگر ناظر و ناقد. ویژگی دیالکتیک مارکس و مارکسیسم، انتقادی و انقلابی بودن آن است: به اعتبار دلالتش بر تاریختِ موضوع و قدرتِ آفرینندگی انسان.

سه.

درون‌ماندگاری و ویژگی‌های انقلابی و انتقادی در نگرش و رویکرد مارکس و مارکسیسم به جامعه، آن‌ها را از مارکسیسم جدایی‌ناپذیر می‌کند. بدون این سرشت-نشان‌ها، از مارکسیسم پیکریابی‌ی ناکجاآبادی برجای می‌ماند که خود را به پوشش و پیرایه‌ی «علم»ی ایجابی آراسته است. آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی مارکسیسم از ذات انقلابی و انتقادی آن سرچشمه می‌گیرد و خواسته‌ای صرفاً از منظر اخلاق یا خیرخواهی نیست؛ چه در نگرش، چه در کنش.

چهار.

ماتریالیسمی استوار بر شالوده‌های عینیت و تاریختِ پراتیک اجتماعی و تاریخی انسان، بُن‌پایه‌ی دستگام مفهومی مارکسیسم در تبیین و نقد برابریستای شناخت، جامعه و تاریخ، است. مارکسیسم تاریخی‌گری نیست و با هرگونه قدرگرایی و جبرگرایی و ایدئولوژی‌های آخرالزمانی بیگانه است. گواه کالبد و شیوه‌ی وجودی جان و جان‌مایه‌ی مارکسیسم، همانا تاریخت یا تعیین اجتماعی و تاریخی شیوه‌ی زندگی اجتماعی انسان است. در شناخت جامعه و تاریخ، نقطه‌ای ارشمیدی در بیرون از جامعه و تاریخ وجود ندارد که بتوان اهرم «علمیت» و «عینیت» شناخت را به آن تکیه داد. مارکسیسم با نگاه از پایگاه و جایگاه اجتماعی و تاریخی طبقه‌ی کارگر به جامعه و تاریخ ثابت می‌کند که چنین نقطه‌ی اتکایی تنها زمانی ممکن است که: روشنگری و ستیزه‌جویی توأمان باشند؛ که: شناخت حقیقت سلطه و استثمار، توأمان انکار آن و کنش‌گری در انکار آن باشد، که: شناخت ساختمان طبقاتی جامعه و تاریخ، توأمان مبارزه در راه براندازی طبقات و ساختار طبقاتی جامعه باشد؛ که: شناخت سازوکار سلطه، توأمان انکار سلطه و سلطه‌گران باشد.

پنج.

مارکسیسم هم‌هنگام سه نقد است: نقد اقتصاد سیاسی، نقد بتوارگی کالایی، نقد ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی به‌طور اعم. نظریه‌ی ارزش مارکسیستی کاراترین نظریه در تبیین و نقد سازوکار شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. هر انحرافی از این نظریه، تاکنون به ایدئولوژی‌های حفظ و دوام شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری راه برده است. مارکسیسم به‌مثابه‌ی نظریه، ایدئولوژی نیست؛ نقد ایدئولوژی است. مارکسیسم اقتصاد سیاسی نیست، نه اقتصاد سیاسی مارکسی و نه اقتصاد سیاسی مارکسیستی. مارکسیسم نقد اقتصاد سیاسی است.

شش.

همه‌ی سازوکارهایی که رو به سوی جامعه‌ای آزاد و رها از سلطه دارند، چه در پراتیک‌های مبارزاتی و براندازنده‌ی کنونی‌شان و چه در فرآیند گذاری که ظرف، حامل و وسیله‌ی ساختن جامعه‌ای آزاد و رها از سلطه باشند، چه این زمان و چه آن زمان، چه به‌لحاظ نظری و چه در تحقق نهادین‌شده‌ی فردی و گروهی یا سیاسی و سازمانی، باید امکان و داعیه‌ی نمایندگی انحصاری حقیقت، داعیه‌ی نمایندگی انحصاری طبقه و نیروی براندازنده یا سازنده را انکار کنند. باید شیوه‌هایی از سازمان‌یابی و اتخاذ و اعمال اراده را استوار سازند که هرگونه بت‌سازی و بتوارگی و هرگونه گسست با ریشه‌ها و پایه‌های طبقاتی و دیگر اشکال سلطه‌گری را غیرممکن کند. هر

شرطی در آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان، هرچند کوچک و به هر بهانه‌ای، نطفه و دانه‌ای است که روزی مجال بالیدن به هیولای تنومند و قدر قدرت استبدادی سلطه‌گر را خواهد یافت. آزادی بی‌قید و شرط، هیچ قید و شرطی ندارد. به این اعتبار، مارکسیسم شفاف‌ترین پنجره را به چشم‌انداز جهانی رها از سلطه و استثمار، به سوسیالیسم، می‌گشاید.

هفت.

جهانی که شکوفایی انسان در آن، رها از همه‌ی بندهای سلطه و استثمار نژادی، قومی، طبقاتی و جنسی، شرط شکوفایی همگان است؛ جهانی که در آن، انسان‌ها بخواهند و بتوانند شرایط زیست و ادامه‌ی زیست خود را در ارتباطی آزادانه و آگاهانه و صلح‌آمیز با هموعان خود و در ارتباطی خویشاوندانه و آشتی‌جویانه و نه ویرانگرانه و ستیزجویانه با طبیعت تولید و بازتولید کنند و قدرت و ظرفیت‌همزادان و هموندان اندیشه و عمل‌شان را در این راه به کار بندند، نه تنها امکانی واقعی است، بلکه تنها بدیل رهایی انسانی از بربریتی است که اینک به دوزخ زندگی ما مبدل شده است. ناممکن خواندن این جهان، افسانه و ترفندی ایدئولوژیک بیش نیست، که طراحان، مروجان و پاسدارانش، خدایان، آتش‌افروزان و نگهبانان دوزخ زندگی امروزین جهان مایند.

هشت.

مارکسیسم، مارکسیسم است؛ بی‌هیچ پیشوند و پسوندی. نقد مارکس و مارکسیسم در راستای استوار کردن رویکردی نظری و عملی، امروزین و توانا در نقد ایدئولوژی‌های معاصر، در قلمرو مارکسیسم است؛ همان‌گونه که نقد خرد در حوزه‌ی خرد است. اگر چنین نبود، هیچ اندیشه‌ای مجال و امکان بیانی گفتمانی (دیسکورسیو) را نمی‌یافت. نقد اصل عدم‌تناقض، بدون اصل عدم‌تناقض غیرممکن است، زیرا همان نخستین گزاره‌ی چنین نقدی در هیچ زبانی گفتنی نیست. گزاره‌ی «هستی، نیستی است»، بدون اعتبار ایجابی «است»، بی‌معناست. تناقض ممکن نیست، مگر در سپهر هنر، که باید هم؛ و در برابر استای اندیشه‌ای؛ و در واقعیت یک انتزاع پیکریافته‌ی ویژه از کردار اجتماعی و تاریخی انسان، یا سرمایه‌داری؛ و شاید در شطحیات. مارکسیسم می‌تواند در برابر نقد خردستیزانه مقاومت کند، چون خرد را تاریخت می‌بخشد و ضامن درکی از خرد است که خردستیزی را نیز دربرمی‌گیرد.

نُه.

مارکس یکی از غنی‌ترین گنج‌های اندیشه‌ی بشری است. اما این گنج سرشار اندیشه بدون اندیشه‌ی درخشان اندیشمندان، انقلابیون و مبارزانی که خود را مارکسیست نامیده‌اند و می‌نامند، و بدون ره‌آوردهای نظری و تجربه‌ی سیاسی، اجتماعی و تاریخی‌شان، فقیر خواهد بود. همه‌ی دیدگاه‌ها و ره‌آوردهای نظری و سیاسی پرمایه و درخشانی که رو به سوی جهانی رها از سلطه و استثمار، خود را بیرون از مارکسیسم تعریف می‌کنند، چنان تعارض و تنافری با مارکسیسم ندارند که نتوانند در قلمرو مارکسیسم، همانا در نقد مارکس و مارکسیسم، تعریف شوند. محدود ماندن به مارکس و اندیشه‌ی مارکسی، ادعای دروغین و در عمل غیرممکنی است که می‌خواهد با بالا گرفتن منزه‌طلبانه‌ی دامن خود، به مارکسیسم آلوده نشود و در دنیای خیالی خودشیفتگی‌اش، تنها مفسر مارکس راستین و تنها نماینده‌ی حقیقت ناب باشد. چنین مارکسیسم شرمنده‌ای در بهترین حالت طعمه‌ی «جامعه‌ی نمایش»، شده است یا خواهد شد. در مارکسیست بودن باید صراحت داشت.

ده.

بهترین، انقلابی‌ترین و نبوغ‌آمیزترین نظریه، بدون پیوند اندام‌وار با نبض، متن و کنشگران یک جنبش اجتماعی و سیاسی واقعی، به‌طور بلاواسطه، هیچ هوده‌ای ندارد.

یازده.

برای مارکسیست بودن، تسلیم شدن به مارکسیسم‌ها ضروری نیست. نگاه و کنش انتقادی و دگرگون‌ساز به مارکس و مارکسیست‌ها و تاریخ واقعی آن‌چه زیر پرچم مارکسیسم رقم زده شده است، کافی است. شرط‌های ده‌گانه‌ی بالا برای مارکسیست بودن کافی‌اند، حتی اگر همه لازم نباشند.